

## همزیستی با بحران

پیرامون بحران عمومی فعالیت سیاسی در خارج از کشور و بحران خاص جمهوری خواهان دمکرات و لائیک

فعالیت سیاسی مخالفان جمهوری اسلامی در تبعید با بحرانی کلان رو به رو ست. بحرانی ژرف و پایدار که ریشه در ساختار اجتماعی و شرایط عینی جهان خرد و راکد آنان دارد. در این میان، جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران نیز با مسایل و مشکلاتی مواجه است که با وجود ویژگی های شان برآمدی از همان بحران عمومی فعالیت سیاسی در خارج از کشور است.

بحران جمهوری خواهان دموکرات و لائیک (ج.ج.د.ل) چیزی متفاوت، جدا یا مستقل از بحران عمومی «فعالیت سیاسی» در خارج از کشور نیست. این بحران عمومی خصلتی ساختاری (۱) و نه موقعیتی (۲) دارد. موقعیتی نیست بدین معنا که وابسته به شرایطی خاص، موقت و گذرا نبوده بلکه بنیادین، مقاوم و پایدار است. اما ساختاری است بدین معنا که نابسامانی ها و ناتوانایی های سیاسی خارج از کشور از واقعیتی عینی و اجتماعی (جامعه شناسیک (۳)) بر می خیزند که صرفاً از طریق اراده و عمل نمی توان بر آن ها چیره شد. در بیانی دیگر، این بحران از فرسودگی ها، جدایی ها، محدودیت ها و مجازی بودن بسیاری از طرح ها، برنامه ها، شکل ها و پدیدارهای سیاسی خارج کشور ناشی می گردند. در این بستر، بحران ج.ج.د.ل، به منزله ی بخش تفکیک ناپذیری از بحران عمومی سیاسی در خارج از کشور، دارای برجستگی هایی ست که در پرتو و بر بنیاد بحران کلان مورد توجه باید قرار گیرند.

نظریه یا تری که در این جا می خواهم طرح و از آن دفاع کنم این است که پرسش ما نمی تواند مسئله ی برون رفت از بحران باشد. چون چنین آرزویی در وضعیت ساختاری و جامعه شناسی سیاسی اپوزیسیون خارج کشور، ناممکن، موهوم و تخیلی است. اما پرسش ما می تواند چیز دیگری باشد: **آزمون** دخالت گری در حوزه ی سیاست **اما در اشکالی دیگر و بدیع و در گسست از بینش و اشکال سنتی و کهنه** و این همه البته با آگاهی نسبت به ظرفیت ها، آمادگی ها و توانایی های موجود و با پذیرش این واقعیت که فعالیت سیاسی در تبعید، در **هم زیستی و هم بودی با بحران**، همواره با مشکلات، موانع و محدودیت های پایدار و ساختاری رو به رو می باشد و خواهد بود. پس مسأله انگیز (پروبلماتیک) اصلی کار سیاسی در خارج از کشور، نه راه خروج از بحران بلکه ادامه ی مبارزه و مقاومت **به گونه ای دگر**، در واقعیت موجود یعنی در شرایط مشکلات، محدودیت ها و حضور ممتد و بی پایان بحران است.

اما پیش از این که وارد اصل بحث شوم، سه نکته را باید در این جا روشن کنم.

یکم این که من واژه ی «بحران» را در مفهوم کلاسیک، مرسوم و متداولش به کار نمی برم. بحران Krisis در یونانی به معنای عمل تصمیم گیری در شرایطی سخت و مغشوش یا لحظه ی تعیین کننده در سیر تحول بیماری است. پس بحران روندی موقت و گذرا به سوی حالت عادی و بهبودی و یا به سوی مرگ و نیستی است. در چنین تعریفی، بحران نمی تواند مداوم باشد، از این رو صحبت از «وقوع بحران»، دوران «پیش» و «پس» از بحران می کنند. در بحران، حالت «عادی» یا «غیر بحرانی» پیش از وقوع آن مفروض است. بحران شروعی و ختمی دارد. حال آن که در بحث من، بحران فرایندی پایدار و طولانی است. نه آغازی دارد و نه پایانی. من می توانم به جای این واژه از بیماری مزمن، وضع عمومی غیرعادی، ناتوانی بنیادین، نابسامانی یا ناکارایی ساختاری dysfonctionnement سخن برانم اما چون این کلمات حق مطلب را به خوبی ادا نمی کنند، در (سؤ) استفاده از واژه «بحران»، اختیاری به خود داده ام و در بحث خود همواره این کلمه را به کارخواهم برد. دوم این که در این نوشتار، من سعی می کنم، از نظرگاه خودم، اصلی ترین ریشه های بحران فعالیت سیاسی در خارج از کشور به طور عام و بحران ج.ج.د.ل به طور خاص را به بحث گذارم. بحران «سیاست» بطور کلی ( آن چه که «سیاست واقعاً موجود» می نامم) و بحران «فعالیت سیاسی» در داخل کشور، با این که در ارتباط با دو بحران اولی اند، موضوع کار من در این جا قرار نمی گیرند.

نکته ی سوم و آخر این که در این گفتار موجز، من به طرح سرتیترهای ریشه های بحران و توضیح کوتاه آن ها می پردازم،

شرح تفصیلی و تاریخی را باید به فرصت دیگری موکول کنم.

بحران کلان فعالیت سیاسی در خارج از کشور را در سه عامل ریشه یابی می‌کنم: در **فرسودگی** فعالان سیاسی و **فقدان نوسازی و نوزایش** در جهان خُرد (۴) آنان؛ در **جدایی دوگانه** ذهنیت سیاسی از هستی اجتماعی نزد این فعالان و سرانجام و از همه مهم تر، در **محدودیت های عینی و مجازی بودن پدیدارهای سیاسی** در خارج از کشور. این آخری بدین معناست که «سیاست» و «فعالیت سیاسی» در تبعید، در بیشتر برنامه ها، شعارها، مفهوم ها، گفتارها و شکل های ساختاری، بیش و کم **غیر حقیقی** هستند. تنها با آگاهی به محدودیت های عینی و دریافت مجازی بودن بسیاری از پدیدارهای خارج از کشور است که می توان «مقاومت» یا «مبارزه» در تبعید را در همزیستی با بحران پایدار، بدون توهم نسبت به توانایی ها و ظرفیت های موجود، به پیش راند.

در باره ی ویژگی های بحران ج.ج.د.ل، سه موضوع را به بحث می گذارم: **مناسبات بحرانی حرکت جنبشی با احزاب سیاسی؛ پرسش امکان پذیری اتحاد فراگیر** و سرانجام **کسری فرهنگ دموکراتیک** یعنی نفی **پلورالیسم**، عدم تساهل و زیر پا نهادن قرارهای دموکراسی نزد همراهانی که از گرایش چپ می آیند و اکثریت ج.ج.د.ل را تشکیل می دهند. با باور من اینان همواره «امر گسست» از **چپ توتالیتر** در تفکر و عمل را به سرانجام نرسانده اند.

## بحران کلان فعالیت سیاسی در خارج از کشور

### ۱. فرسودگی ها و عدم نوزایش

فعالیت سیاسی در خارج از کشور، بیش و کم از دیر باز، بویژه در دوره ی تبعید دوم (جمهوری اسلامی)، با انفعال و رکود رو به رو بوده است. این را به صورت بارزی هم در حوزه ی عملی و هم نظری مشاهده می کنیم. یکی از علل اصلی این وضعیت را می توان در فرسودگی فعالان سیاسی و در عدم نوسازی و نوزایش در محیط سیاسی خارج کشور نشان داد. در این جا، از برآمدن نیروی تازه نفس، نو، فعال و جوان که در هر پدیدار زنده و شکوفایی جانشین نیروی کهنه و سالخورده می شود... خبری نیست.

در دوره ی مبارزات ضد رژیم پهلوی در خارج از کشور (دو دهه ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰)، پایگاه اجتماعی فعالیت سیاسی و اپوزیسیون را هزاران محصل و دانشجوی اقبال بالا و متوسطی تشکیل می دادند که بنا به شرایط اقتصادی موجود آن زمان، برای تحصیل، راهی اروپا و آمریکا می شدند. اینان، در اوضاع و احوال ویژه ی آن سال ها که نیاز به یادآوری نیست، در بخش بزرگ شان به سرعت سیاسی می شدند و در مبارزات ضد رژیم و ضد امپریالیستی که **کنفدراسیون جهانی** سازماندهنده ی آن ها بود شرکت می کردند. در آن دوره، فعالیت گروه های سیاسی و بویژه سازمان های چپ خارج از کشور بر پایگاه اجتماعی جوانان و دانشجویان مبارز اتکا داشت و از چنین نیرویی «تغذیه» می کرد و انرژی می گرفت. از این لحاظ، «فعالیت سیاسی» این گروه ها و سازمان ها، با این که تا حد زیادی در آن دوره نیز، مجازی و محدود بود (برخلاف ادعا ها و شعار های پر طمطراق شان) اما به دلیل وجود همین نیروی اجتماعی جوان، پر شور، خود انگیزه و میلیتان، تا میزانی از پویندگی، توانمندی و نوزایش برخوردار بود.

وضعیت امروز، اما، بسیار متفاوت است. با این که جمهوری اسلامی به مراتب بیش از دیکتاتوری شاه، انسان ها را به ترک کشور و پناهندگی سوق داده است (گر چه بسیاری امروز رفت و آمد به ایران دارند)، اما تعداد فعالان سیاسی خارج از کشور، در مجموع، قلیل، محدود و حتا رو به افول است. متوسط سن این افراد از پنجاه به بالا ست. اکثر آن ها به نسل سیاسی دوران شاه و پایان عمر آن تعلق دارند. بسیاری درگیر کار روزانه برای معاش و دیگر مسایل و مشکلات زندگی در تبعید اند. در نتیجه فرصت چندانی برای فعالیت سیاسی ندارند و از این رو به صورت نامنظم در آن شرکت می کنند. در این دوران، نیروی اجتماعی جوان و فعالی در خارج از کشور وجود ندارد. تعداد قلیل جوانان و دانشجویانی که در شرایط سخت اقتصادی امروز (چه ملی و چه جهانی) به کشورهای خارج پناه می برند، نه تمایلی به کار سیاسی دارند و نه در آن چه که گروه های سیاسی موجود عرضه می دارند، جذابیتی می یابند که جلب سیاست شوند. در بهترین حالت، تعدادی از آن ها در فعالیت های فرهنگی با رنگ «غیر سیاسی» و انگشت شماری نیز به صورت نا پیگیر در برخی تجمعات سیاسی شرکت می کنند.

در مجموع، جهان خُرد سیاسی خارج از کشور هر روز پیر تر و فرسوده تر می شود و در برکه اش، از رشد، شکوفایی و خلاقیت و مبارزه گری militantisme خبری نیست. در این جا، نه خون تازه ای وارد می شود، نه تجدید قوایی و نه، با

روی آوری نسل جوان به فعالیت سیاسی، نوسازی و نوزایشی انجام می پذیرد. پیامد های مهم چنین وضعیتی که تغییر آن، با توجه به ساختار اجتماعی کنونی در خارج از کشور، ناممکن است، رکود و رخوت عملی و حتا نظری در حوزه ی «سیاست» و نوسازی فعالان سیاسی است.

امروزه، از جنبش فکری و نو اندیشی، از نوآوری در تئوری و پراتیک (نظریه و عمل)، از ابداع شکل های نوین تجمع، سازماندهی و مبارزه که با روحیات و تحولات جدید همخوان باشد، چندان نمی توان سخن راند. در این جا، بینش سنتی از «سیاست» که «سیاست واقعاً موجود» (۵) می نامم، شیوه های رفتاری و کارکردی گذشته که باطل و مردود شده اند... سرسختانه مقاومت می کنند و با بالا رفتن سن و فرسودگی ذهن، امکان تغییر و دگرگونی در فعالان سیاسی دشوار تر می گردد.

## ۲. جدایی دوگانه ی ذهنیت سیاسی از هستی اجتماعی

یک جدایی، همان جدایی جغرافیایی یعنی دوری فعالان سیاسی خارج از واقعیت اجتماعی و جنبش های درون کشور است. در این باره اگر قیاس زمانی جایز باشد، ژرفای زمانی این جدایی را می توان بین یک ربع سده تا نیم سده (یک یا دو دوره ی تبعید) برآورد کرد. با وجود همه ی امکانات مدرن امروزی در زمینه ی ارتباطات رسانه ای و رفت و آمد ها به ایران که به شناخت اوضاع داخل یاری می رسانند، بر هیچ کس پوشیده نمی ماند که دوری و جدایی ممتد و طولانی مدت از جامعه ی ایران و مردم اش، آن هم با چنین فاصله زمانی، از منظر دریافت تحولات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی... و نسلی به ذهنی انگاری عظیم می انجامد، بویژه نزد آن ذهنیتی که خواهان تغییر **واقعیت عینی از برون واقعیت** باشد.

اما، جدایی دوم، که جغرافیایی نیست ولی واقعی است، فقدان **رابطه** میان ذهنیت سیاسی فعالان ایرانی در تبعید (ذهنیتی که خواهان تغییر واقعیت سیاسی و اجتماعی در ایران است) و هستی اجتماعی و **واقعی** همین فعالان در محیط کار و زندگی شان در خارج از کشور است. اگر چه میان وجدان و معرفت سیاسی از یکسو و هستی و منافع اجتماعی و طبقاتی از سوی دیگر، رابطه ای مطلق، یکسویه، مستقیم و تبیین گرایانه (۶) در کار نیست و به قول معروف روشنفکرانی می توانند از موقعیت اجتماعی ممتاز خود به معرفت قیام بر علیه همین موقعیت (ممتاز) نایل شوند (فرمول جالب اما یکجانبه ی مارکس در *مانیفست* که کائوتسکی و لنین آن را عامیانه و مبتذل کردند)... اما با این همه، حداقل دریافت ماتریالیستی (غیر ایدئالیستی) از پدیدار های اجتماعی و سیاسی ما را بر آن می دارد که پیامد های مختلف ناشی از فقدان یا کمبود چنین رابطه ای را در نظر بگیریم.

جدایی نامبرده بدین معنا ست که موضوع و مضمون «فعالیت سیاسی» فعالان سیاسی ایرانی در تبعید، یعنی مسایل سیاسی و اجتماعی جامعه ی ایران، کمتر رابطه ی علت و معلولی با واقعیت زندگی **خود** این فعالان در جوامع خارج کشور دارد. به بیان دیگر، **انگیزه ای** که فعالان سیاسی ایرانی در تبعید را به «مبارزه ی سیاسی» سوق می دهد، تغییر اوضاع و احوال جامعه ای است که در آن **زندگی نمی کنند** و این انگیزه **هیچ مناسبت و پیوند عینی، مادی، زنده و ارگانیکی** با واقعیت وجودی (هستی اجتماعی) خود این فعالان در کشورهای غربی، در جامعه هایی که در آن **زندگی می کنند**، ندارد. هستی اجتماعی واقعی این افراد در جامعه ای که در آن زندگی و کار می کنند، خواسته ها و مطالباتی را در رابطه با مسایل و مشکلات زندگی در این سامان ها ایجاد می کند که **هیچ تشابه و تقارنی** با مسایل جامعه ی ایران ندارند، جامعه ای که این فعالان در آن نه زندگی و نه کار می کنند.

در یک کلام، مسئله را می توان چنین فرموله کرد: **انگیزه** مبارزه ی سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی فعال سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی در داخل کشور **درد خود او** در هستی سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی روزمره اش است. اما انگیزه مبارزه ی سیاسی فعال سیاسی در خارج از کشور، **درد خود او** در هستی سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی روزمره اش در جوامع غربی نیست، بلکه **درد هستی انسان دیگری** (در داخل ایران) است که ذهنیت فعال سیاسی خارج کشوری می خواهد **ترجمان سیاسی اش** باشد... و یا «درد غربت» است که در این صورت، در طول زمان و در صورتی که دوران تبعید به درازا کشد، این «درد» کمتر انگیزه برای مبارزه ی سیاسی در خارج کشور و بیشتر انگیزه برای بازگشت به داخل کشور می گردد.

بدین ترتیب، در خارج از کشور و در حوزه ی سیاست، ما با **جدایی دوگانه ای** رو به رو هستیم. از یکسو، فقدان رابطه و پیوند میان ذهنیت سیاسی فعال سیاسی و هستی اجتماعی حقیقی او در جامعه ای که واقعاً در آن می زیبد و از سوی دیگر جدایی ذهنیت سیاسی فعال سیاسی از آن هستی اجتماعی ای که این فعال سیاسی نه شناختی مستقیم از آن دارد و نه در بطن آن زندگی و کار می کند اما دگرگونی آن را **موضوع کار سیاسی** خود قرار می دهد. در این جا ما با

ذهنیت سیاسی ای سر و کار داریم که نه با هستی اجتماعی خود در ارتباط ارگانیک است و نه با آن هستی دور و ناشناسی که خواهان تغییرش می باشد. (روشن است که مخاطب ما در این جا آنهایی نیستند که در فعالیت های سیاسی جوامع غربی شرکت می کنند و مشغله ی اصلی شان نیز مسایل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی... این جوامع است، اینان با تضادهایی که نام بردیم چندان مواجه نمی شوند).

پیامدهای اجتماعی ناشی از جدایی دوگانه فوق، بویژه جدایی دوم، فراوانند. از جمله، در میان فعالان سیاسی خارج از کشور، می توان از خصلت های ویژه ای نام برد که یا به افشار میانی اجتماعی تعلق دارند و یا به افشار رانده شده از جامعه ی اصلی خود. خصلت هایی چون ناپایداری در نظر و عمل، سُست رای، بی پرنسیپی، مسئولیت ناپذیری، دمدمی مزاجی، قدرت طلبی، فرد گرایی، خود مرکز بینی، نا توانی در کار جمعی و مشارکتی، تناوب در افراط و تفریط، فعال گری و کناره گیری، خوش خیالی و دلسردی ... و این همه همراه با ذهنی انگاری شدید و گزافه گوئی های بی پایان...

### ۳. محدودیت های عینی و مجازی بودن شکل ها، شعارها، فرمول ها...

باید بپذیریم که خارج از متن واقعی زندگی، کار و فعالیت و برون از میدان اصلی مبارزه و مقاومت مردم و جنبش های اجتماعی در داخل کشور، دامنه ی «فعالیت سیاسی» در خارج، بسیار تنگ و محدود است. در این جا آن چه که به اصطلاح «مبارزه سیاسی» نامیده می شود، به طور عمده اگر نگوئیم کامل، شامل تبلیغات از راه دور علیه رژیم جمهوری اسلامی، حساس کردن افکار عمومی و نهادهای بین المللی نسبت به اعمال ضد بشری این رژیم و انجام برخی اقدامات اعتراضی... می شود. این گونه فعالیت ها در حمایت از مبارزات داخل و با هدف تحت فشار قرار دادن رژیم ایران کاملاً ضروری و مفید اند و اهمیت شان را بیش از هر کس، مبارزان و فعالان اجتماعی داخل کشور، زندانیان سیاسی، زنان، دانشجویان... شناخته و ارج می نهند.

اما موضوع بحث من در این جا مسأله ی دیگری است. مورد بحث من فاصله ی ژرف میان ادعا ها، شعارها، برنامه ها، مفهوم ها، فرمول ها و شکل های سیاسی... از یکسو و از سوی دیگر واقعیت هایی است که این «کلمات» به ذهن متبادر می کنند. به عبارت دیگر، موضوع بحث من ناهمگونی ژرف میان «کلمه» یا «مفهوم» سیاسی و «واقعیت» تداعی کننده ی آن کلمه یا مفهوم است، ناهمگونی ای که بسیاری از مقوله های رایج در گفتمان سیاسی فعالان خارج از کشور را واهی یا غیر حقیقی می سازد.

از این منظر، ریشه ی بحران کلان فعالیت سیاسی در خارج از کشور را من، بطور عمده، در **نا همانی میان واقعیت تداعی کننده ی «چیز» سیاسی و «واقعیت» واقعاً موجود نمایانگر آن چیز** در واقعیت خارج کشور می دانم. بحران هنگامی پدیدار می شود که از **چیزی** سخن می رانیم و انتظاراتی از آن **چیز** داریم در حالی که **واقعیت** آن **چیز** در خارج از کشور همان نیست که در ذهنیت تاریخی ما نقش بسته است بلکه واقعیت کاملاً دیگری است که با آن **چیز** مورد انتظار **تنها در نام مشترک است** و در نتیجه به هیچ رو نه می تواند و نه خواهد توانست انتظارات (بی جای) ما را برآورده سازد. سرچشمه ی بحران در این جا ست، دلیل پایدار بودن بحران نیز در این جا ست.

در این باره، مقوله هایی چون «مبارزه ی سیاسی»، «حزب»، «سازمان»، «اتحاد»، «جبهه»، «جنبش»، «آلترناتیو» و دیگر فرمول هایی از این قبیل را در نظر بگیریم که از دیر باز پایه های اصلی گفتمان سیاسی را تشکیل می دهند. همه ی این ها، در شرایط خارج از کشور یعنی در جدایی ها و محدودیت هایی که نام بردیم، چون جدایی از متن جامعه و جنبش اجتماعی... ، تا حدود زیادی مجازی (virtuel) هستند و با واقعیتی که تداعی می کنند فاصله ای فراوان دارند. پدیدارهایی چون «حزب»، «سازمان»، «جبهه»... در خارج از کشور، چون حاصل فرایند های واقعی اجتماعی نیستند، چون برآمد ضرورت ها و نیازهای خود جامعه و جنبش های اجتماعی در داخل کشور نیستند، چون ترجمان سیاسی نیاز واقعی، نیاز اقشار و طبقات اجتماعی به ایجاد نمایندگی های سیاسی خود نیستند، بیش از همه به **ساخته های تصنعی و بی اساس** می مانند. علت وجودی این دستگاه های **صوری** نیز، تکرار می کنیم، نه **مناسبات برخاسته از فرایند طبیعی جامعه و اقشار آن به سوی احراز نمایندگی های سیاسی خود** - صرف نظر از این که چنین امری در شرایط استبدادی تا حدود زیادی نا ممکن است - بلکه روابط دوستی، خانوادگی، هم نشینی، حرفه ای، کمونته ای... و پاره ای خاطرات سیاسی مشترک از گذشته: فعالیت در سازمان، زندان... و سرانجام نیروی روزمرگی و محافظه کاری در حفظ چیزی است که بیشتر نقش پناه گاه یا چتر حامی را برای افراد بازی می کند....

در این میان، هر از گاهی، بین این ساخته های تصنعی (منظور در این جا گروه ها و سازمان های خارج کشوری است که پایه اجتماعی در داخل کشور ندارند)، شور شوقی برای «اتحاد» (با «همکاری» عملی اشتباه نشود) و «جبهه» ایجاد می شود که این نیز، چون از ضرورت های اجتماعی، از نیاز واقعی نیروهای مختلف جامعه به متحد شدن در عرصه ی

نماینده‌گی سیاسی بر نمی‌خیزد، به همان سان تصنعی و صوری می‌آید و... لحظه‌ای می‌ماند و... زود سپری می‌شود.

## برجستگی های بحران جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک

بحران ج.ج.د.ل، بحران ناشی از شکل ساختاری آن، بحران شورای هماهنگی آن، بحران پروژه‌ی سیاسی آن، بحران ناروشنی‌های آن، بحران «جنبشی» عمل نکردن یا «حزبی» عمل کردن آن، بحران هویت، بحران رشد... و این قبیل چیزها نیست و اگر هم جنبه‌هایی از تمامی این موارد نامبره را در خود داشته باشد اما ریشه‌های اصلی و بنیادین بحران را باید در جایی دیگر جست.

از نظر نویسنده‌ی این سطور، بحران ج.ج.د.ل، بحران ناتوانی‌های ناشی از ساختار جامعه‌شناسیک فعالیت سیاسی در خارج از کشور، بحران ناشی از جدایی‌ها، محدودیت‌ها و مجازی بودن‌ها، بحران انفعال و ناتوانایی‌ها و فرسودگی‌هاست. این بحران، همان‌طور که اشاره کردم، پدیداری جدا از بحران کلان فعالیت سیاسی در خارج از کشور در سازندگی‌های سه‌گانه‌ای که توضیح داده شد نیست. از این منظر، با آن چه که رفت می‌توان گفت که طرح اصلی ریشه‌یابی بحران ج.ج.د.ل را به معنایی انجام داده‌ام و نیازی به ادامه‌ی بحث نیست. اما با این همه، بحران جمهوری خواهان دموکرات و لائیک برجستگی‌هایی دارد که از ویژگی حرکت و طرح نو، نامسلم، ناشناخته و باصلاح جنبشی آن بر می‌خیزد و در نتیجه تجزیه و تحلیل خاصی را می‌طلب. در این رابطه، سه مسأله انگیز (پروبلماتیک) را به بحث می‌گذارم: ۱- مناسبات بحرانی حرکت جنبشی با احزاب سیاسی ۲- پرسش امکان‌پذیری اتحاد فراگیر در خارج از کشور و ۳- کسری فرهنگ دموکراتیک. لازم به تذکر نیست که من در این جا به جنبه‌ی کلان این بحران می‌پردازم و وارد بحث در باره‌ی تاریخچه، فرایند شکل‌گیری، ماجرای این یا آن نشست و بیلان حرکت چند ساله بویژه پس از نشست سراسری اول پاریس (اوت ۲۰۰۵) تا کنون... نمی‌شوم. این مباحث لازم و مفید را باید به فرصت دیگری موکول کنم.

### ۱. مناسبات بحرانی حرکت جنبشی با احزاب سیاسی

ج.ج.د.ل را من حرکتی سیاسی - جنبشی تبیین می‌کنم. بدین معنا که نه «حزب» و «جبهه» است، نه انجمن فرهنگی یا دموکراتیک (حقوق بشری) و نه شبکه‌ای از محفل‌های محلی، بلکه جنبشی است سیاسی، دموکراتیک، سراسری، کثرت‌گرا (پلورالیستی) و متشکل که در بطن آن افراد حقیقی - صرف نظر از تعلقات باوری، سازمانی یا غیر سازمانی... شان - در راستای آلترناتیوی سیاسی - نظری (که با «آلترناتیو سیاسی - ارگانیک» بنیاد اشتباه کرد (۷)) بر مبنای سه سازندگی جمهوری، دموکراتیسم و لائیسیت، گرد هم آمده‌اند. با این که تعریف جامع و مسلم و مسجلی از حرکت جنبشی حتا از جانب نظریه پردازان و عمل‌گرایان آن در کشورهای غربی به دست داده نشده و با این که خصلت جنبشی ج.ج.د.ل هیچ‌گاه در میان ما تئوریزه و مدون نشد اما همواره اکثر همراهان تمایل خود را به چنین نوع و شکلی از کار سیاسی، البته با درک‌های متفاوت و غالباً التقاطی، اعلام کرده‌اند. به عنوان نمونه، نظری که فوروم بی‌شکل و محتوا را در نشست اول پاریس طرح کرد و یا نظری که تا چندی پیش و شاید هم چنان تبدیل ج.ج.د.ل به حزب یا جبهه را پیش می‌نهد و سرانجام نظری که به کار سیاسی متشکل (جمعی و مشارکتی) و سراسری اعتقادی ندارد (طرفداران کار فرهنگی، کار محفلی...)، تاکنون با استقبال اکثریت و یا بخش بزرگ همراهان رو به رو نشده‌اند.

اما حرکت جنبشی، در سرشت خود، مسائل حل نشده، ناروشنی‌ها و بغرنج‌هایی دارد که از خصلت بدیع و متمایز آن نسبت به شکل‌های سنتی کار سیاسی و اجتماعی بر می‌خیزند. از این رو نیز چون پدیداری نو، ناشناخته و بی سابقه است (۸)، حرکت جنبشی، در خود، بحران‌زا است.

یکی از بغرنج‌ها یا مسائل حل نشده‌ی حرکت جنبشی، مناسبات دشوار و متضاد آن با احزاب سیاسی است. حرکت سیاسی - جنبشی، از آن جا که خود را حزب یا جبهه‌ای متشکل از احزاب نمی‌شناسد و در عین حال می‌خواهد در میدان «سیاست» و امر عمومی Res publica شرکت و دخالت کند، هم در رقابت با احزاب قرار می‌گیرد و هم قرار نمی‌گیرد. در رقابت با احزاب سیاسی قرار نمی‌گیرد چون از یکسو هدف خاص آن‌ها در تصرف قدرت سیاسی را دنبال نمی‌کند و از سوی دیگر اعضا و هواداران سازمان‌ها می‌توانند به صفت فردی، در راستای پلاتفرم سیاسی عمومی جنبش، در آن شرکت کنند. اما حزب سیاسی می‌تواند جنبش را رقیب خود شمارد چون فعالیت در جنبشی که مستقل و قائم به خود است، عملاً می‌تواند بر منافع حزب سیاسی سایه افکند و هویت و ضرورت وجودی آن را به زیر سؤال برد.

این مشکل، حتا در کشورهای دموکراتیک یعنی در آن جا که جنبش گرایبی (۹) دارای سابقه و تجربه ای طولانی است، قابل ملاحظه می باشد. اخیراً مشاهده کردیم که چگونه سکتاریسم و هژمونی طلبی یک یا دو حزب چپ سنتی به فروپاشی جنبش ضد لیبرالی فرانسه انجامید (۱۰). جنبشی که پس از رأی مخالف اکثریت مردم به فراندوم قانون اساسی اروپا، در بین نیروهای اجتماعی و چپ چپ فرانسه امیدها و انتظاراتی برانگیخت.

نمونه ی دیگر تعارض منافع حزبی با حرکت جنبشی را در نشست سراسری اول ج.ج.د.ل مشاهده می کنیم. گروهی (۱۱) که موفق نمی شود برنامه و اراده اش را از طریق دموکراتیک به جمع اعمال کند، نه تنها، از همان لحظه، حرکتی که در آن شرکت داشت را ترک می کند بلکه پس از شکل گیری ج.ج.د.ل به بایکوت (اگر نگوییم مقابله با) آن می پردازد.

سرانجام باید گفت که مشارکت اعضای سازمان های سیاسی در حرکت های جنبشی گاه صوری و افتخاری است، بدین معنا که اینان اسماً حضور دارند ولی در عمل کاری انجام نمی دهند و گاه واقعی و فعال است اما در این حالت نیز عموماً پایدار نیست، بدین معنا که هنگام بحران، زمانی که کشتی جنبش با طوفانی سهمگین رو به رو می شود، یاران نیمه راه به دامان امن سازمان مادر باز می گردند.

خلاصه کنم. تعارض نامبرده شاید در شرایط طبیعی، در متن فعالیت سیاسی واقعی در یک جامعه ی واقعی، جندان بحران زا نباشد. در این حالت، سازمان ها و احزاب سیاسی می توانند فعالیت خاص سیاسی خود و هم چنین پایه اجتماعی خاص خود را داشته باشند و جنبش سیاسی نیز به هم چنین و این دو نوع حرکت به موازات هم، در کنار هم، بدون تقابل و تنش جدی با هم به پیش روند. البته مشاهده کردیم که در همین حالت نیز مشکلات و موانعی جدی می توانند بروز کنند که به پاشیدگی حرکت جنبشی انجامد (نمونه جنبش ضد لیبرالی در فرانسه). اما در دنیای کوچک و محدود فعالان سیاسی ایرانی خارج از کشور، با توجه به نفوذ و نقشی که تشکلات سیاسی می توانند ایفا کنند، هم در جهت مثبت و سالم سازی و هم در جهت تخریب و مسموم کردن جو سیاسی، وضع به گونه ای است که چگونگی حل و فصل مناسبات بفرنج حرکت جنبشی با منافع سازمان های موجود، تا حدود زیادی، در سرنوشت حرکت نقش تعیین کننده ایفا می کند.

## ۲. پرسش امکان پذیری اتحاد فراگیر در خارج از کشور

باید بپذیریم که پروژه ی اتحاد فراگیر جمهوری خواهان دموکرات و لائیک، اتحاد دین باوران لائیک، ملی گرایان دموکرات و چپ های غیر توتالیتار (این گونه فرمول بندی، به ویژه در مورد جریان سوم، از من است)، در عمل با نا کامی رو به رو شده است. پرسش اصلی این است که آیا به طور کلی، در شرایط کنونی اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران و در خارج از کشور، امکان اتحادی فراگیر وجود دارد و به طور مشخص آیا آن سه جریان نامبرده در شرایطی هستند که بتوانند با هم اتحادی و یا حتا همکاری پیشرفته ای داشته باشند؟

در بخش پیشین گفتیم که غالب فرمول های سیاسی در خارج از کشور، چون خارج از متن واقعی اجتماعی خود قرار دارند، چون به صورت طبیعی از نیارهای حقیقی جنبش واقعی (سیاسی و اجتماعی داخل کشور) بر نمی خیزند... مجازی و صوری هستند. «اتحاد» یکی از همین فرمول های مجازی و همواره A la mode در گفتمان سیاسی خارج کشور و بطور کلی در «سیاست واقعاً موجود» است. شور و شیفتگی (؟) برای «اتحاد» چنان است که سازمان ها و احزاب سیاسی حتا در نام خود از پیشوند «اتحاد» استفاده می کنند: اتحاد مبارزه...، اتحاد انقلابی...، اتحاد جمهوری خواهان، اتحاد چپ، اتحاد کمونیستی، اتحاد فدایی، اتحاد ملی، اتحاد اسلامی... و جالب این جا ست که هر چه بیشتر سیاست ورزان از اتحاد سخن می رانند کمتر متحد می شوند و بیشتر در جدا ماندن، مختلف و متمایز می گردند: چیزی که روند واقعی و عمومی پدیدارهای سیاسی و اجتماعی روزگار ما را تشکیل می دهد.

اما در مورد اتحاد سه جریان ملی گرایان، دین باوران لائیک و چپ ها باید گفت که خواست ایجاد چنین اتحادی در برابر استبداد از دیر باز در جامعه ی سیاسی ایران مطرح بوده و نباید آن را ابداع جمهوری خواهان دموکرات و لائیک دانست، با این که اینان سهمی شایسته در طرح مجدد نظری و تا حدی عملی آن داشته و دارند (۱۲). اما این آرزو، در طول تاریخ معاصر ایران، همواره با موانع و مشکلات بزرگی که از ویژگی هر یک از این جریان ها ناشی می شوند و ریشه های سیاسی، فرهنگی و تاریخی دارند، رو به رو شده است. شرح آن ها در این جا مقدور نیست ولی همین بس گفته شود که از یکسو، حزب توده به منزله ی عامل بیگانه و ضدملی در ذهنیت سیاسی - تاریخی مردم ایران نقش بست و باعث بی اعتباری پدیدار چپ (سوسیالیستی/کمونیستی) در کشور ما گردید و از سوی دیگر، تعصب نیروهای ملی و دین باوران

**برصد مارکسیست های ایران در کلیت شان** کمک به نزدیک شدن این روند های مختلف و رفع بی اعتمادی ها نکرد. در آن زمان های حساس و تاریخی، تعصب ضد چپ **میلیون مصدق**ی به حدی بود که آن ها حتی خلیل ملکی سوسیالیست را که اعلام کرد حاضر است با **مصدق تا جهنم** برود، در درون جبهه ی خود راه ندادند...

اما تجربه ی کار سیاسی در خارج از کشور، از دیر باز تا کنون، همواره نشان داده است که در شرایطی که **حداقل همکاری ها و مشارکت ها** در امور دفاعی و حقوق بشری و گفت و شنود دموکراتیک در محل... انجام نمی پذیرند، سخن گفتن از «اتحاد»، «ائتلاف» یا «وحدت»... لفاظی و گزافه گویی ای بیش در انصراف از انجام همان حداقل های ابتدایی نیست.

علاوه بر آن، این تجربه می گوید که **مجامع اسلامی**، به جز افرادی نادر از آن ها که از انگشت های یک دست نیز شاید تجاوز نکنند، هیچ گاه، چه در زمان کنفدراسیون و چه در دوره ی اخیر، آمادگی و تمایلی **واقعی و عملی** در همکاری و مشارکت یا **چپ های دین ندار** از خود نشان نداده اند. از سوی دیگر، ملی گرایان نیز بیش از هر چیز امروز در گیر سامان دادن به صف های کوچک، ناتوان و پراکنده ی خود هستند. وضعیت سخت پریشان اینان، علاوه بر این که ریشه در پرسش **ملی گرایی** چون پروژه ی آلترناتیوی **برای امروز ایران** دارد، از تغلب کیش شخصیت و رقابت های شدید فردی در میان آن ها ناشی می گردد. ملی گرایان نیز، جز نادر افرادی در میان آن ها که در ج.ج.د.ل فعالیت می کنند، همواره با نگاه گذشته به چپ ها می نگرند و هنوز آمادگی ذهنی برای هم کاری و هم کوشی واقعی و عملی با چپ های آزادی خواه و دموکرات را ندارند. سرانجام به طیف چپ می رسیم که رکن **سوم/اتحاد** را باید تشکیل دهد. اینان نیز، همان طور در زیر اشاره خواهم کرد، **دچار کسری فرهنگ دموکراتیک** در زمینه ی پذیرش پلورالیسم و تساهل و قرارهای دموکراسی هستند، عاملی که به نوبه ی خود سد راه ایجاد زمینه های **اتحاد فراگیر** می گردد.

### ۳. کسری فرهنگ دموکراتیک

ج.ج.د.ل، همراهانی را شامل می گردد که در اکثریت بزرگ شان از جریان تاریخی موسوم به چپ برآمده اند. چپی که، با تفاوت هایی ولی در بنیاد، لنینی - استالینی یعنی ضد دمکرات و توتالیتار بود.

اما یکی از ویژگی های اصلی ج.ج.د.ل در این بود و هم چنان نیز تا حدودی در این است که از آن سابقه در شکل سازمانی، عقیدتی و سبک کاری گسسته است. حال تجربه ی کار مشترک طی این مدت نشان داد که نزد پاره ای از همراهان، «امر گسست» به پایان نرسیده است. بار دگر ثابت شد که عنصرهایی از آن گذشته ی تاریخی چنان نیرومند هستند که حتی در آن جا که انتظار شان نمی رود، دو باره سر بر می آورند و این خود حکایت از حقیقتی می کند که بینش، تفکر، رفتار، منش و شیوه های عمل... چپ توتالیتار ریشه های ژرف فرهنگی و اجتماعی دارند و زوال کامل، قطعی و بازگشت ناپذیر شان، **اگر هم امکان پذیر باشد که نیست**، نیاز به زمان طولانی و چه بسا تغییر نسل دارد.

این عنصرها که به حیات جان سخت خود، گه نهان و گه آشکار، ادامه می دهند کدامند؟ اصلی ترین آن ها را می توان تحت عنوان کلی **کسری فرهنگ دموکراتیک** چنین شمرد: رد کثرت گرایی (پلورالیسم)، رد تساهل (۱۳) و عدم پذیرش قرار دموکراسی.

**جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک** یا **پلورالیست** است، یعنی در بطن آن ایده ها، نظریه ها، برنامه ها، سلیقه ها، سبک کار ها... مختلف، بر اساس **پذیرش بنیادها**ی سیاسی و ساختاری حرکت، با هم در **همزیستی و چالش دموکراتیک** قرار می گیرند... و یا **پلورالیست** نیست و در این صورت **جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک** موجود نیست. حال طی این مدت نزد همراهانی مشاهده کردیم که اصول **پلورالیسم و تساهل**، گر چه در حرف پذیرفته می شوند، اما در عمل زیر پا گذارده می شوند و به جای آن ها شیوه های مردود و مطرود گذشته باز می گردند. اینان با توسل به شیوه ها و سبک کارهایی که از گذشته به ارث رسیده اند، از جمله با **آنتاگونیسم** کردن غیر واقعی و تصنعی ائتلاف ها... عملاً راه هر گونه دیالوگ، برخورد آرا و عقاید و چالش نظری در جوی سالم، آزاد و به دور از **آرتیستاسیون** و انگ زنی و **اسم شب خوانی**... یعنی راه هر گونه **هم زیستی دموکراتیک** را می بندند.

**جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک** یا **دموکراتیک** است بدین معنا که بر مبنای **قرار دموکراسی** عمل می کند و یا **دموکراتیک** نیست و در این صورت **جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک** موجود نیست. اصول این **قرار دموکراتیک** کدامند؟ اصل نظر خواهی دموکراتیک، اصل رأی گیری دموکراتیک در همه ی سطوح پس از مشاوره و بحث و تبادل نظر کافی، اصل پذیرش رأی اکثریت بر اساس اصل پیشین. بدین ترتیب، پذیرش **قرار دموکراسی** یعنی پذیرش این که هر گاه

نظر پیشنهادی عده ای اکثریت آرای جمع را به دست نیاورد و در اقلیت قرار گرفتند، کوشش کنند، به جای قهر و کناره گیری و...، در دور بعد نظر شان را به رأی اکثریت تبدیل کنند. **فرهنگ دموکراتیک، به یک معنا، یعنی پذیرش قاعده ی بازی دموکراسی هنگامی که در اقلیت قرار می گیریم.** عدم پایبندی به دموکراسی در همین جا ست. این که در **وسط بازی** زیر قرار بازی زنیم. به قول شاعر: **پشت به بازی کردن آن گه که بُرد پشت به ما کرد...**

بدین ترتیب، بحران ج.ج.د.ل.، در حقیقت، بحران کمبود یا کسری فرهنگ دموکراتیک نزد فعالان سیاسی ایرانی، از جمله نزد آنانی ست که همواره، دانسته یا ندانسته، کوله باری از چپ توتالیتار را با خود حمل می کنند. آنانی که فرهنگ پلورالیسم و تساهل دموکراتیک و احترام به قرار دموکراسی را ملکه ی ذهنی و عملی خود نکرده اند. آنانی که با نظام فکری و کارکردی چپ سنتی تسویه حساب کامل نکرده اند. آنانی که «امر گسست» را به پایان نرسانده اند و یا، به گفته ی فروید، **قتل پدر (۱۴)** را به سرانجام نرسانده اند.

## نتیجه گیری

بنا بر آن چه که رفت و به عنوان نتیجه گیری می گوئیم که فعالیت سیاسی در تبعید با مسایل و مشکلات عینی و اجتماعی (جامعه شناسیک) رو به رو ست. فرسودگی سیاسی و عدم نوزایش، جدایی دوگانه ی ذهنیت سیاسی از هستی اجتماعی، محدودیت های عینی و مجازی بودن پدیدارهای سیاسی در خارج از کشور... سه سازندی را تشکیل می دهند که هر کدام بحران زا یند. بحرانی که نه موقعیتی و موقت بلکه ساختاری و پایدار است. **بحران کلان، بدین ترتیب، محصول شرایطی عینی ست که تغییر آن به معنای پایان دادن به وضعیت تبعیدی است که این خود به معنای ختم اصل موضوع بحران یعنی فعالیت سیاسی در خارج از کشور است.**

در بطن این بحران کلان و مداوم، بحران جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک دارای برجستگی هایی ست که از ویژگی ها و تمایز هایش نسبت به شکل های سنتی سازمانی و مبارزاتی ناشی می گردد. از آن میان به سه بغرنج اشاره کردیم: مناسبات بحرانی حرکت جنبشی با احزاب سیاسی، پرسش امکان پذیری اتحاد فراگیر در خارج از کشور و کسری فرهنگ دموکراتیک که این خود شامل نفی کثرت گرایی، نفی تساهل و رد قرار دموکراسی می گردد.

در چنین شرایطی، پرسش اصلی ما در رابطه با بحران جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک و بطور کلی بحران فعالیت سیاسی در خارج از کشور نمی تواند چگونگی خروج از بحران باشد، امری که نا ممکن است. اما می تواند چگونگی فعالیت سیاسی در همزیستی با بحران باشد، امری که امکان پذیر است. این همزیستی با بحران به معنای ادامه ی «مبارزه» یا «مقاومت» به گونه ای دگر، در اشکالی دیگر و بدیع و در گسست از بینش و اشکال سنتی و کهنه و این همه با درک واقعیت موجود یعنی وجود مشکلات، محدودیت ها و مجازی بودن پدیدارهای سیاسی خارج کشور است. این «مبارزه» یا «مقاومت» را می توان در سه سمت موازی و مکمل یکدیگر به پیش برد:

- فعالیت های دفاعی، اعتراضی، حقوق بشری و افشاگرانه علیه جمهوری اسلامی... در همکاری (نه اتحاد یا ائتلاف بلکه همکاری عملی بر روی موضوع های مشخص) با افراد و گرو های جمهوری خواه.

- فعالیت های نظری در تعمیق پروژه ی جمهوری خواهان دموکرات و لائیک بر مبنای جمهوریت، دموکراسی و لائیسیتیه و کار در جهت طرح و ترویج آن در افکار عمومی خارج و داخل چون بدیلی سیاسی - نظری در برابر بدیل های دیگر.

- آزمون دموکراسی مشارکتی، فعالیت سیاسی جنبشی، پلورالیسم، تساهل، چالش نظری، گفت و شنود دموکراتیک و همزیستی در بحران... در گسست از بینش ها، شکل ها و شیوه های غیر (یا ضد) دموکراتیک.



## یاد داشت ها

- (۱) structurel  
(۲) conjoncturel  
(۳) sociologique  
(۴) microcosme  
(۵) «سیاست واقعا موجود». پیش‌تر، در نشریه طرحی نو (شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران) و طی سلسله مقاله هایی، این موضوع را مورد بحث و مطالعه قرار داده ام. نگاه کنید به:  
«نقد سیاست در پرتو قرائتی از پرواگوراس و مارکس». سال پنجم، ۱۳۷۹-۱۳۸۰. شماره‌های: ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۰ و ۵۱.  
سایت اینترنتی طرحی نو: [www.tarhino.com](http://www.tarhino.com).  
در این جا، چهار محور اصلی آن را باز گو می‌کنیم.  
«سیاست واقعا موجود» عبارت است از:
- ۱- حوزه ی گفتار و کرداری تخصصی، حرفه ای، انحصاری و اختصاصی در زمینه ی آن چه که «امر عمومی» *res publica* می‌نامند و متعلق به همگان است. حوزه ای استوار بر تقسیم کاری اجتماعی و نظامی سلسله مراتبی که به صورت «طبیعی» و «عقلانی» در ذهنیت عمومی جلوه می‌کنند.
- ۲- گفتمانی «نجات بخشانه» یا «مسیحایی» (بنا بر این هم چنان آغشته به «دین خویی» لیکن «سکولار») با وعده ی رستگاری بشر. توهم ساز و مطلق‌گرا. مدعی انحصاری «حق» و «حقیقت».
- ۳- بینش و منشی یکسونگر، یگانه‌ساز، سیستم‌ساز و ایقان باور. بنابراین در تقابل با آن بینش و منشی که «بغرنجی»، «چند گانگی» و «ناایقانی» را در «مرکز» قرار می‌دهد.
- ۴- نظر و عمل معطوف به دولت و قدرت، پس در نهایت و بالقوه آماده برای تبدیل شدن به روندی اقتدار طلب، سلطه گر و تمامت خواه.
- (۶) *déterministe - déterminisme*
- (۷) تفاوت اصلی آلترناتیو سیاسی - نظری با آلترناتیو سیاسی - ارگانیک در این است که اولی به مثابه پروژه ی جنبش اجتماعی *mouvement social* اپوزیسیونی و اعتراضی چون نیروی عملی جانشینی قدرت سیاسی **عمل نمی‌کند** در حالی که دومی به مثابه پروژه ی حزب سیاسی چون نیروی عملی جانشینی قدرت سیاسی **عمل می‌کند**.
- (۸) جنبش های اجتماعی برابر با *mouvements sociaux*. در باره ی معنا و مفهوم این مقوله، مضمون و ویژگی‌های «جنبش اجتماعی»، رجوع کنید به مقاله ی من تحت عنوان درباره ی پدیدار «جنبش گرایی»، طرحی نو شماره ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، سال نهم، ۱۳۸۴
- (۹) *mouvementisme*
- (۱۰) *Mouvement anti-libéral*: جنبش سیاسی- اجتماعی ضد لیبرالی در فرانسه که در جریان رفراندوم قانون اساسی و رأی «نه» مردم فرانسه به آن شکل گرفت و چندی بعد دامنه ای وسیع پیدا کرد. اما در جریان انتخابات ریاست جمهوری فرانسه، رقابت میان دو حزب کمونیست فرانسه و لیگ کمونیست های انقلابی (تروتسکیست) و بویژه اقدام هژمونی طلبانه ی حزب کمونیست در تحمیل دبیر کل خود به عنوان کاندیدای جنبش ضد لیبرال برای ریاست جمهوری... باعث از هم پاشیده شدن این جنبش چند ده هزار نفری گردید.
- (۱۱) *سازمان راه کارگر*
- (۱۲) *گروه کمونر ها* و سپس *حزب رنجبران ایران* بیش از دیگران در باره ی *اتحاد سه جریان* کار کردند. در مورد حزب رنجبران فرمول به کار برده شده عبارت بود از: اتحاد سوسیالیسم انقلابی، ملی گرایی مترقی و اسلام مبارز. می دانیم که شعار *اسلام مبارز* هنگامی که مشخص شد ابتدا سر از خمینی نه شرقی و نه غربی درآورد و سپس وقتی که سیاست حزب تغییر جهت داد و از مستبدین دینی سخن راند و بنی صدر را نماینده ی اسلام مبارز معرفی کرد... حکایت سرود گالیا شد که در جوانی در برنامه های جشن عید کنفدراسیون در پاریس می خواندیم: *دیر است گالیا ... دیر است گالیا... کاروان به راه افتاده است...*
- (۱۳) *tolérance*
- (۱۴) فروید با حرکت از فرضیه ی داروین به این نتیجه رسید که انسان‌ها در ابتدا در طایفه‌هایی بدوی کوچک زندگی می‌کردند. در آن جا، پیرترین مرد طایفه، از روی حسادت، هر گونه رابطه ی جنسی- به غیر از خود- با زنان را ممنوع کرده بود. این پیر مرد همه ی زنان طایفه را در انحصار خود قرار داده بود و فرزندان را، یکی پس از دیگری، از محل دور می‌کرد تا مبادا با آن زنان آمیزش کنند. و این وضعیت ادامه داشت تا روزی که حادثه‌ای بسیار مهم رخ می‌دهد، به طوری که شاید از همان لحظه است که بشر پای به تمدن می‌گذارد:
- «روزگاری، فرزندی که توسط پدر رانده شده بودند، گرد هم جمع می‌شوند. پدر خود را می‌کشند. سپس پدر خود را می‌خورند. با این عمل، آن‌ها به موجودیت پدرسالاری طایفه‌ی خود پایان می‌بخشند. با مجتمع شدن، آن‌ها به قدرت خود پی‌می‌برند و به انسان‌هایی پر جد و جهد تبدیل می‌شوند به طوری که موفق به انجام اموری می‌گردند که تا آن زمان از عهده ی آن برنمی‌آمدند. به احتمالی شاید پیشرفت... اختراع سلاحی جدید در آن‌ها این احساس برتری را به وجود آورده بود... خوراک توتمی *totem*، این اقدام فراموش نشدنی و جنایت‌کارانه، این نخستین جشن بشریت، شاید نقطه‌ی آغاز بسیاری از پدیده‌های بشری باشد: سازماندهی‌های اجتماعی، قیود اخلاقی، مذهب...» (فروید، توتم و تابو).
- حال پرسش این است: توتم چپ ها کیست یا چیست؟